



درس اخلاق آیت الله قرهی؛ حیا؛ رأس مکارم اخلاق است/ مکارم ده گانه اخلاق

آیت الله قرهی گفت: حلقه وصل میان خدا و بنده، مکارم اخلاق است؛ پس شما هم خودتان را ولو به یک مکارم اخلاق، متخلق کنید.

آیت الله قرهی گفت: حلقه وصل میان خدا و بنده، مکارم اخلاق است؛ پس شما هم خودتان را ولو به یک مکارم اخلاق، متخلق کنید.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح درس اخلاق آیت الله قرهی در تاریخ یازدهم اردیبهشت ماه است که در ادامه می خوانید؛

شرط اثرگذاری هدایت درونی و بیرونی

پروردگار عالم، بندگان خودش را موقعی به خودش، متصل می‌کند که به بعضی از خصایص و خصائل، خود را مزین کنند که آن هم از مکارم اخلاق است. وقتی انسان به زمین، هیوط کرد، طبعاً یک هدایت و هادی درونی است که عقل است، البته اگر عقل بما هو عقل بماند - که چگونگی آن را بیان می‌کنیم - و یکی هم هادیان بیرونی هستند که حضرات انبیاء عظام، ائمه هدی و تالی‌توان معصوم، اولیاء خدا، ابرار و نیکان عالم می‌باشند تا انسان را به خدا، متصل کنند.

اما همه‌ی این‌ها می‌سور نمی‌گردد، الا به این که انسان، خود را به آن خصائص و خصال‌های نیک و مکارم اخلاق، حتماً وادار کند تا هم هدایت درونی و هم هدایت بیرونی، اثرش را بگذارد. لا شک و لا ریب که پیامبر عظیم‌الشأن در باب هدایت، کم نگذاشت، تا جایی که پروردگار عالم بیان فرمود: *لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ*؛ حبيب من، بس است، تو داری خودت را به هلاکت می‌اندازی که چرا این‌ها ایمان نمی‌آورند.

پیامبر تمام کارها را انجام داد، سؤال این است: چرا بعضی‌ها با این که خورشید رسالت، مستقیم بر وجود آن‌ها می‌تابید، آن‌ها هدایت را نپذیرفتند و به ضلالت و گمراهی افتادند و بیچاره شدند؟

جواب این است: خود را به مکارم اخلاق و آن چیزی که حلقه وصل بین بندگان خدا و خدا می‌شود، مزین نکردند و الا انبیاء عظام، حضرات معصومین، بشیر و نذیر هستند. آن که می‌تواند اتصال را ایجاد کند، عمل خود انسان است.

حلقه وصل میان بندگان و خداوند

این روایت شریفه که در تنبیه‌الخواطر وجود دارد، بسیار عالی است که پیغمبر اکرم، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ سُبْحَانَهُ؛ مَكَارِمُهُ؛ الْإِخْلَاقُ صَلَٰةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ*؛ (جعل است، یعنی قرارداد دائمی است؛ یعنی راه، جز این نیست) خداوند سبحان مکارم اخلاق و فضائل اخلاقی را وسیله‌ی ارتباط میان خودش و بندگان قرار داد - چقدر زیباست! -

آنچه که حلقه وصل میان بندگان خدا و پروردگار عالم است، مکارم اخلاق است. برای همین است که فرمودند: *تَخَلَّقُوا بِالْأَخْلَاقِ اللَّهُ*؛ و یا فرمودند: *الْخُلُقُ وَعَاءُ الدِّينِ*.

حضرت در ادامه می‌فرماید: *فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ يَخْلُقُ مُتَّصِلٌ بِاللَّهِ*؛ پس به تحقیق برای هر یک از شما (فرقی نمی‌کند، زن باشد، مرد باشد، پیر باشد، جوان باشد، باسواد، بی‌سواد، تحصیلات عالیه و ...) کافی است که دست به یکی از مکارم اخلاق بزند که او را به خدا پیوند دهد و اتصال به پروردگار عالم پیدا کند.

عقل، در درون هادی است، انبیاء و ائمه، در بیرون، هادی هستند و بشیراً و نذیراً می‌باشند؛ اما آنچه عامل وصل

انسان به پروردگار عالم است که جدّی عبدالله و بنده؛ می‌خدا شود؛ مکارم اخلاق است. لذا اصلاً خداوند این مطلب را جعل؛ قرار داد. بیان کردیم: جعل، قرارداد دائمی است، لذا می‌فرمایند: $\text{جَعَلَ} \text{اللّٰهُ} \text{سُبْحَانَهُ} \text{مَكَارِمَ} \text{الْاَخْلَاقِ} \text{صِلَةً} \text{بَيْنَهُ} \text{وَبَيْنَ} \text{عِبَادِهِ}$ ؛ خدا حلقه‌ی وصل میان خودش و بندگانش را مکارم اخلاق قرار داد. اگر کسی، مکارم اخلاق داشت، به این واسطه، رشد می‌کند و به پروردگار عالم، متصل می‌شود.

نفرمودند: $\text{جَعَلَ} \text{اللّٰهُ} \text{سُبْحَانَهُ} \text{عِلْمَ}$ ؛ گرچه می‌دانید چقدر از علم، در مباحث اسلام و قرآن بیان شده و فرمودند: $\text{هَلْ يَسْتَوِي} \text{الَّذِينَ يَعْلَمُونَ} \text{وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}$ ؛ یا این که فرمودند: $\text{الَّذِينَ أُوتُوا} \text{الْعِلْمَ} \text{دَرَجَاتٍ}$ و دیگر بالاتر از این نیست که در اسلام، چیزی به نام فارغ‌التحصیلی نداریم، $\text{اطلبوا العلم من المهد الى اللحد}$ ؛ ولی می‌فرمایند: این علم، باعث نیست. آنچه که باعث اتصال انسان و پروردگار عالم می‌شود، مکارم اخلاق است.

لذا می‌فرمایند: اگر کسی خود را به مکارم اخلاق، مزین کند، همین مطلب باعث اتصال او به خداوند تبارک و تعالی خواهد شد. پس مکارم اخلاق، واقعاً مهم است و هر چه راجع به اخلاق، حرف بزنیم، کم است.

بعضی از بزرگان و اولیاء خدا در تعبیری بسیار عالی فرمودند: ای انسان، با توجه به این روایت نبوی، پس می‌توانی قرب الی الله را به دست بیاوری، $\text{جَعَلَ} \text{اللّٰهُ} \text{سُبْحَانَهُ} \text{مَكَارِمَ} \text{الْاَخْلَاقِ} \text{صِلَةً} \text{بَيْنَهُ} \text{وَبَيْنَ} \text{عِبَادِهِ}$ ؛ $\text{فَحَسْبُ} \text{أَحَدِكُمْ} \text{أَنْ يَتَمَسَّكَ} \text{يَخْلُقَ} \text{مُتَّصِلًا} \text{بِاللّٰهِ}$ ؛ آنچه عامل اتصال به خداست، علم نیست، حتّی هادی بیرونی هم نیست، او بشیر و نذیر است، آنچه عامل اتصال بین انسان و خداست، مکارم اخلاق است.

لذا در صورت مزین شدن به مکارم اخلاق، قرب الی الله حاصل می‌شود. در حالی که اگر هزار کتاب بخواند و مکارم اخلاق بداند، اما به مکارم اخلاق مزین نشود، قرب الی الله به وجود نمی‌آید. این همه در عباداتمان قصد قربت می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: سه رکعت نماز مغرب می‌خوانم قربة الی الله، حالا چه در ذهن بگوییم، چه به لسان؛ همه مطالب تکلیفیّ الهی را قربة الی الله انجام می‌دهیم؛ زکات، خمس، انفاق و ... قربة الی الله انجام می‌دهیم. اما می‌فرمایند: این قربة الی الله و حلقه‌ی وصل بین انسان و پروردگار عالم، زمانی به وجود می‌آید که انسان به مکارم اخلاق مزین شود.

به تعبیر دیگر که اولیاء خدا می‌فرمایند، این است: ای انسان، این‌ها در درون تو موجود است، منتها باید همت کنی و این مکارم اخلاق را داشته باشی. اگر هم به ظاهر در درون تو وجود نداشت، اکتساب آن هم برای تو محال نیست و می‌توانی به این فضائل دست بیابی که اگر این‌طور شد، آن موقع برنده‌ای.

طلب مکارم اخلاق، حتّی در صورت عدم وجود بهشت و جهنّم!

لذا مکارم اخلاق آن‌قدر مهم است که خود این، قرب می‌آورد، نه عبادت به واسطه‌ی ترس از جهنّم و طمع به بهشت. در جلد دوم مستدرک الوسائل آمده که مولی‌الموالی، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: $\text{لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ} \text{وَلَا نَخْشَى نَارًا} \text{وَلَا ثَوَابًا} \text{وَلَا عِقَابًا} \text{لَكَانَ يَتَّبِعُنَا أَنْ نَطْلُبَ} \text{مَكَارِمَ} \text{الْاَخْلَاقِ}$ ؛ اگر ما امید و ایمانی به بهشت نداشتیم و هیچ موقع هم از جهنّم و آتش، ترسی نداشتیم؛ گویی نه بهشتی وجود دارد و نه جهنّمی - گرچه هست و در قرآن و روایات هم اشاره شده است - و ثواب و عقابی هم وجود نداشت؛ اصلاً شایسته بود خودمان، مکارم اخلاق را طلب کنیم. چرا؟

حضرت در ادامه می‌فرمایند: $\text{فَإِنَّهَا مِمَّا تَذَلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ}$ ؛ چون اصلاً خود این، باعث نجات و موفقیت برای انسان است. نجح در مورد کسب موفقیت، پیروزی و نجات به کار می‌رود، یک تیر و سه نشان: نجات توأم با پیروزی و موفقیت.

ذیل این مطلب، برخی از بزرگان بیان کردند: حالا نَجَح ؛ یعنی این نجات، موفقیت و پیروزی چیست؟ منظور اتصال انسان به خالق است. وقتی کسی به خالق، متصل شد؛ دیگر همه چیز دارد، چیست که در ید او نباشد؟!

جدّی اگر انسان، الهی شد، می‌فهمد این که بازچه‌گران، بیان می‌کنند: عالم، بازچه است،

صحیح نیست و اتفاقاً دنیا، دنیای حسنه است، می‌‍فهمد که دنیا در اختیار اوست، نه او در اختیار دنیا.

این، در حالی است که مع‌‍الأسف ما متعلق به دنیا شدیم، به ظاهر خانه داریم، ماشین داریم و ...، اما در اصل، ما متعلق به آن‌‍ها شدیم، نه آن‌‍ها متعلق به ما. آن که دنیا، متعلق به او شود، حرّ، موقّق و پیروز است. چون اتصال به پروردگار عالم، خلیفه‌‍اللّهی می‌‍آورد. وقتی انسان، خلیفه‌‍اللّه شد، همه‌‍ی عالم در ید قدرت اوست. در دنیا نمی‌‍دود و اصلاً برایش خنده‌‍دار می‌‍شود که یک عمر بدود تا مثلاً یک خانه‌‍ی صد متری، بیش‌‍تر یا کمتر، فلان وسیله نقلیه، فلان ریاست و ... داشته باشد. موقع بهره‌‍برداری هم در کبر سن است، ناگهان بانگی برآمد، خواجه مرد.

روایتی هست که بیان می‌‍کند: اتفاقاً گاهی برای آن‌‍هایی که ریاست دارند، در نهایت غم عجیبی در دل آن‌‍ها می‌‍افتد که آن شادی و فرح ریاست و ... را از دل او بیرون می‌‍آورد؛ به تعبیر عامیانه زهر مار او می‌‍کند. اصلاً دنیا اجازه نمی‌‍دهد که شیرینی آن را بچشد، تا لب دریا می‌‍برد و تشنه می‌‍آورد. حبّ به ریاست، او را این‌‍طور گرفتار می‌‍کند. وقتی به حقّ یا ناحقّ، این ریاست را از او می‌‍گیرند، این کنده شدن از مقام و ریاست، برای او سخت است، به در و دیوار می‌‍زند که چرا از دست داد؟! لذا گاهی حاضر است تن به ذلت و خواری بدهد و لاquo&بله، قربان‌‍راگوید، ولی ریاست او را نگیرند که آخر هم از او می‌‍گیرند. لذا می‌‍فرمایند: نهایت ریاست، گرفتاری و اذیت شدن هست، این‌‍طور نیست که دنیا به او سواری بدهد. مانند اسب سرکشی می‌‍ماند که راکبی را به این سو و آن سو می‌‍برد و در آخر هم با سر بر زمین می‌‍زند.

مکارم ده‌‍گانه‌‍ی اخلاق

لذا انسان باید حتماً خود را به مکارم اخلاق مزین کند. پیامبر اکرم، محمّد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلّم) بیان فرمودند: حالا که حلقه‌‍ی وصل میان خدا و بنده، مکارم اخلاق است؛ پس شما هم خودتان را ولو به یک مکارم اخلاق، متخلّق کنید. در درونتان هست و قوّت و قدرتش را دارید، تازه اگر در وجودتان هم نباشد، قدرت اکتساب دارید.

در خصال شیخ صدوق، حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق می‌‍فرمایند: لاquo&المکارمُ‍عَشْرٌ‍، مکارم اخلاق، ده مورد است. لاquo&قَانِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ قَلْتَكُنْ‍، اگر می‌‍توانی آن‌‍ها را داشته باشی، حتماً داشته باش. چرا؟

حضرت در ادامه می‌‍فرمایند: لاquo&قَاتَهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا تَكُونُ فِي وَلَدِهِ‍، برای این که گاهی در یک انسان هست، در فرزندش وجود ندارد، ولی او می‌‍تواند برای اکتسابش پیش برود.

لاquo&وَ تَكُونُ فِي وَلَدِهِ وَ لَا تَكُونُ فِي أَبِيهِ‍، گاه در یک فرزند وجود دارد، اما در خود پدر وجود ندارد. لاquo&تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ‍، حتّی گاهی در عبد وجود دارد، ولی در کسی که حرّ، آزاده و رئیس و چنین است، وجود ندارد.

۱. حرّ بودن، پایمردی و بیان آزادانه مطالب حقّ

اوّل چیزی هم که از مکارم اخلاق بیان می‌‍کنند، لاquo&صِدْقُ الْبَاسِ‍ است. گاهی ما تصوّر می‌‍کنیم مکارم اخلاق فقط و فقط در این است که سرش را پایین بیااندازد، آرام برود، بیاید و لبخندی بر لب داشته باشد و ... البته تمام این‌‍ها از محاسن است و شکی در آن، نیست. اما حضرت در اوّلین مورد از این ده مکارم اخلاق و خوی کریمانه، لاquo&صِدْقُ الْبَاسِ‍، یعنی پایمردی در راه خدا را بیان می‌‍فرمایند.

لاquo&صِدْقُ الْبَاسِ‍ یعنی انسان بایستد، حرف حقّ را بگوید، در راه خدا سخن بگوید و نگران چیز دیگری نباشد، نترسد از این که به او تدرّو بگویند و ... البته باید مراقب باشد که حرف‌‍هایش فقط برای خدا باشد، در آن صورت دیگر نترسد از این که بگویند: او، اخلاقی نیست. برای خدا و دین، پایداری کند و بایستد. حرّ و آزاد باشد. شاید برای همین است که در همین روایت هم بیان فرمودند: لاquo&وَ تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ‍. لذا باید در این دنیا، حرّ باشد.

من بارها بیان کردم که انسان در دنیا، عبد است، منتها یا عبد نفس است و یا عبد شیطان. اگر عبد نفس و عبد شیطان

شد، از یک جهت، از طرف خدا، حرّ است، ولی بیچاره است. اما اگر کسی عبد خدا شد، در دنیا، حرّ و آزاداندیش است. آن کسی که می‌<znj>گوید: من بندگی خدا را نمی‌<znj>کنم و اصلاً هیچ چیزی را قبول ندارم، خودش خبر ندارد، ولو بنده <znj>ی پروردگار عالم نباشد، ولی بنده <znj>ی نفسش و یا شیطان هست. در عالم، کسی نیست که بنده نباشد. همه، بنده هستند، منتها یک موقع انسان، بنده <znj>ی خدا می‌<znj>شود و یک موقع هم بنده <znj>ی نفس!

لذا عبد خداوند که در او، اولین خصلت مکارم اخلاق، یعنی <znj>صِدْقُ الْبَاسِ؛ وجود دارد، در دنیا، حرّ و جوانمرد می‌<znj>شود، در راه دین، می‌<znj>ایستد، مطالب را به راحتی می‌<znj>گوید و نگران نیست. در مناظرات، نگران نیست که بگویند: تند است و اخلاقی نیست و ...، اتفاقاً باید ایستاد و بیان کرد. حکم اسلام، این است. بعضی از مواقع، مشاورین به انسان، بد مشورت می‌<znj>دهند. آن‌<znj>هایی که به دنبال دنیا هستند، به ظاهر می‌<znj>خواهند انسان را از حمله <znj>ی طرف مقابل، مصون بدارند و او را بد راهنمایی می‌<znj>کنند. در حالی که باید حرّ بود و خصوصیت <znj>صِدْقُ الْبَاسِ؛ داشت و خصوصاً در مقابل کسانی که می‌<znj>خواهند دین را نابود کنند و نظام مهدوی را از بین ببرند؛ آزادانه مطالبش را بیان کند و چیزی جز خدا برایش مهم نباشد. لذا برای چنین فردی که برای خدا جلو آمده، دیگر رأی آوردن یا نیاوردن مهم نیست، اگر برای خداست، انسان، جلو آمده است، حالا می‌<znj>خواهد اصلاً یک رأی هم نیاورد و یا این که میلیون <znj>ها میلیون رأی بیاورد.

طبعاً افرادی که از نیروهای ولایی آمدند، همین <znj>طور هستند. آن <znj>ها برای خدا جلو آمدند، حالا چه یک رأی به آن <znj>ها بدهند، چه میلیون <znj>ها رأی، باید حرفشان را بزنند. اگر مشاورین بگویند: سکوت کنید و اخلاق را رعایت کنید تا به تو حمله نکنند، بد مشورت می‌<znj>دهند و دارند دنیایی فکر می‌<znj>کنند. درد ما این است که الهی فکر نمی‌<znj>کنیم و فکرمان، دنیایی است. اگر برای خداست، بی <znj>ادبی و بی <znj>حیایی نکنند، اما تمام مطلب را تبیین و تشریح کند و دروغ <znj>هایی را که بیان کردند، بگوید و نهراسد. برای خدا، آن کسانی را که می‌<znj>خواهند کشور امیرالمؤمنین و امام زمان را بر زمین بزنند، اخلاق را از بین ببرند، علن دروغ می‌<znj>گویند و به راحتی دفاع از دروغ می‌<znj>کنند، رسوا کند.

بحث من، اخلاق است، سیاسی نیست، گرچه سیاست ما عین دیانت ماست، اما می‌<znj>خواهم بگویم: یک موقع اشتباه نشود و فکر نکنیم مکارم اخلاق این است که سرمان را زمین بیندازیم و آهسته برویم و بیاییم و فقط لیخندی بر لب داشته باشیم و برای خدا سخن گفتن <znj>صِدْقُ الْبَاسِ؛، مکارم اخلاق است.

۲. راستگویی

در ادامه <znj>ی مکارم ده <znj>گانه <znj>ی اخلاق، <znj>صِدْقُ الْبَاسِ؛ را مطرح می‌<znj>کنند. یعنی راست بگوید و بیهوده و بی <znj>جهت صحبت نکند و فقط آنچه را حقّ است، بگوید و اضافه و کم نکند. چون گاهی ما مع <znj>الأسف عادت داریم که وقتی با کسی، بد می‌<znj>شویم، دیگر هر چه بدی می‌<znj>بینیم، به او نسبت می‌<znj>دهیم. اگر ما در مباحث اعتقادی و روش و عملکرد نسبت به عده <znj>ای ایراداتی را وارد می‌<znj>دانیم، دیگر بنا نیست که هر چه می‌<znj>بینیم به آن <znj>ها نسبت دهیم.

۳. ادای امانت

در مورد سوم هم می‌<znj>فرمایند: <znj>وَ أَذَاءُ الْأَمَانَةِ؛ همان <znj>طور که امام <znj>المسلمین فرمودند: در انتخاب باید دقت شود تا این امانت را به اهلش بسپاریم و إلا این امانت را به که سپردیم؟! با این نظام چه کردند؟! با این مردم چه کردند که کارگر بیچاره صدایش درمی‌<znj>آید و تازه او را تهدید هم می‌<znj>کنند؟! چه کردند که کارخانه <znj>ها تعطیل شد؟! و

۴. صله <znj>ی ارحام

<znj>وَ صَلََةُ الرَّحِمِ؛ البته همین مطالبی که دور هم هستیم، صله ارحام است. حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) در یک حدیثی بسیار عالی و متقن و صحیح می‌<znj>فرمایند: <znj>لَا تُحْنُ صَلََةُ الْأَرْحَامِ؛ اصل صله <znj>ی ارحام، ما هستیم. لذا ما محبّین اهل <znj>بیت هم که دور هم هستیم و مطالب اهل <znj>بیت را بیان می‌<znj>کنیم، صله <znj>ی ارحام انجام می‌<znj>دهیم. البته بلاشک، آن صله <znj>ی ارحام هم که انسان به دیدار پدر، مادر، نزدیکان و خویشان خود برود هم هست.

موارد دیگری را هم حضرت می‌فرمایند (وَإِقْرَاءُ الصَّيْفِ، وَإِطْعَامُ السَّائِلِ، وَ الْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ، وَ التَّدَمُّمُ لِلْجَارِ، وَ التَّدَمُّمُ لِلصَّاحِبِ)؛ که این شاءالله در زمان دیگری بیان خواهم کرد. اما در انتها می‌فرمایند: (وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ)؛ رأس این موارد، حیاست.

این که حضرت امام زنجانی (علیه السلام) قضیه دوقطبی شدن را بیان فرمودند، برای این بود که سبب می‌زنجانی شد بی‌حیایی به وجود بیاید. در همین مناظرات دیدید که وقتی مطلبی را به آن‌ها گفتند، چگونه تند شدند. البته باید بگویند و ادامه هم باید بدهند و آن بزرگوار دیگر هم باید مطالب را بیان بفرمایند، اما با آرامش بیان کنند که اتفاقاً آن‌ها با آرامش این‌ها، به چالش کشیده می‌شوند. اما اگر شخص دیگری می‌زند آمد، یک موقع بی‌حیایی به وجود می‌زند آمد و به هر حال حرف‌های زده می‌زند شد که مناسب نبود. برای همین است که جلوی این قضیه گرفته شد و الا حضرت امام زنجانی (علیه السلام)، نمی‌دانستند که چند نفر کاندید می‌شوند که یک عده می‌گویند: حالا که سه قطبی و چهار قطبی و ... شد؟! ایشان می‌دانستند که اتفاقاتی می‌افتد و شاید یک عده وسط خیابان می‌آمدند و حتی عده‌ای از متدبّین هم می‌آمدند که باید آن‌ها را توجیه می‌کردیم که مراقب باشید دین و نظام در خطر است. لذا باید به آن‌ها گفت: تو مو می‌بینی و من پیچش مو ... ما بعضاً تا جلوی پایمان را هم نمی‌بینیم، اما معظمّ له مطالب را به خوبی می‌بینند.

مردان الهی، از سقوط دیگران خوشحال نمی‌شوند!

لذا اگر کسی خودش را به مکارم اخلاق، مزین کرد، اصلاً دوست ندارد که دیگران از بین بروند و خودش ناراحت می‌شود. امام زنجانی (علیه السلام) خودشان برای این افرادی که مع‌الأسف سران فتنه شدند، خیلی ناراحت بود. بیان کردم که خداوند به خود پیامبر می‌فرماید: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)؛ بس است، داری خودت را به هلاکت می‌اندازی. لذا اصلاً خصوصیت کسانی که الهی هستند، این است: دلشان نمی‌خواهد حتی یک فرد هم گمراه شود و تا آخر هم می‌خواهند دست او را بگیرند. ما برای بعضی‌ها متأسفیم که آقا تا آخر هم می‌خواستند دستشان را بگیرند و حتی به عنوان برادر مؤمن خطاب می‌کنند، اما نخواستند. لذا الآن هم دیر نشده، مراقب باشید، دیگران را تهییج نکنید که اگر رأی دادیم، یا سفید می‌اندازیم، یا فلان اسم را می‌نویسیم و می‌گوییم: به نام فلانی بخوانند. حال خود را خراب نکنید.

حال اولیاء و خوبان عالم، این است. دلشان نمی‌خواهد کسی منحرف شود و سقوط کند. روایت داریم که اگر کسی از سقوط دیگری خوشحال شود، رگه‌ای از نفاق در وجود او هست. امام راحل عظیم‌الشّان، نمی‌خواستند بنی‌صدر سقوط کند و هر طوری بود، می‌خواستند او را نگاه دارند. مدام می‌رفتند شکایت می‌کردند، می‌دیدند که امام می‌فرمودند: بروید و با ایشان همکاری کنید. تعجب کرده بودند که ما مدام از او مدرک می‌آوریم اما امام این‌گونه می‌فرمایند! لذا امام نمی‌خواستند او سقوط کند. اصلاً خصوصیت مردان الهی، این است.

فکر افراد دنیوی این‌گونه است که مثلاً رقیبی را از بین می‌بریم، یا الحمدلله که این هم رفت و ... اما والله اولیاء خدا در دل شب گریه می‌کنند که این‌ها هدایت شوند و برگردند. برای بنده یقینی است که حضرت امام، برای سران فتنه در دل شب گریه می‌کرد که این‌ها هدایت شوند. اما نخواستند و نشدند.

مردان الهی اصلاً از سقوط کسی خوششان نمی‌آید. اسلام، از سلم است و آن‌ها می‌خواهند عالم، عالم سلم، خوبی‌ها و مکارم باشد، نه عالم پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها. آن‌ها از این افکار و اعمال، بری هستند.

در این جلسه می‌خواستم بیان کنم که اگر می‌خواهیم به قرب الهی برسیم، راهش مکارم اخلاق است. حالا این شاءالله در جلسه‌ی بعد، به بحث رذائل و فضائلی که متعلق به قوه‌ی غضب هست و راه علاجش وارد می‌شویم و روایات شریفه، مطالب اولیاء خدا و داستان‌های راستان در این مورد را به فضل و کرم الهی بیان خواهیم کرد.

یکی از کسانی که دلش نمی‌خواهد حتی وهابی ملعون - که بازوی یهود است - به بدبختی و ضلالتی که الآن در آن، گرفتار است؛ گرفتار باشد و دوست دارد نجات پیدا کند؛ آقا جانمان، حضرت حجت(روحی له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. لذا من و تو بهتر باید به آقا جانمان توسل داشته باشیم.

این ماه، به عنوان ماه پیامبر است، در حالی که نه ولادت پیامبر عظیم‌الشیان (۱۷ ربیع‌الاول) در این ماه است، نه رحلت و یا به تعبیری شهادتشان (۲۸ صفرالمظفر) و نه مبعثشان (۲۷‌لمرجب)، نه آغاز هجرتشان(اول ربیع‌الاول). پس چرا ماه پیامبر است؟!

چون ایشان، خاتم‌الانبياء بودند و ولادت خاتم‌الوصياء در این ماه است که هر دو «محمد» نیز می‌باشند. پیامبر فرمودند: «اسمه کاسمی».

لذا عزیزان اتصال به آقا جان داشته باشیم و این اتصال را جدی بگیریم. بارها بیان کردم: هر ساعت حداقل یک دعای سلامتی برای آقا جان بخوانیم.

یکی هم شب‌ها، آخر شب، هر شب، دو، سه دقیقه با آقا جان حرف بزنیم. موقعی که مسواک زدید و وضو گرفتید و برق‌ها خاموش شد - که خوبست انسان دائم الوضو باشد، «الوضوء نور». فرمودند: دائم‌الوضو بودن، فقر را هم از بین می‌برد - دقایقی با آقا جان حرف بزنید و عرض حال بدارید.

اگر این خلوت شبانه با آقا جان، هر شب باشد و منقطع نشود و مانند حلقه‌های زنجیر باشد، به یک سال نمی‌رسد که خودش تغییر حالاتش را متوجه می‌شود. حداقل این است که وقتی به من و تو اجازه دادند - چون همین که انسان بتواند با آقا جان حرف بزند، رزق و روزی معنوی است «بیمنه رزق الوری» - معلوم است که او را دوست دارند. لذا اگر هیچ چیزی هم به انسان ندهند و به ظاهر حال انسان هم تغییر نکند، همین که به او اجازه دادند بس است؛ چون اگر به خود انسان باشد فراموش می‌کند، اما پشت صحنه چیز دیگری است که لطف آن آقا به من و توست.

پس با آقا، صحبت کنیم. این شب‌ها هم عیدی بخواهیم. بگوییم: ای آقا جان، به این اعیادی که هست، کاری کن ما آدم شویم، درست شویم، در خط باشیم، سرباز شما باشیم. إن‌شاءالله ظهور در عمر ناقابل ما باشد و بتوانیم بنده‌ی خوب باشیم و گناه نکنیم. اخلاقی به معنای حقیقی باشیم و واقعاً متخلق به اخلاق الهی، همان‌گونه که شما و خداوند می‌خواهد، باشیم. نه آنچه که نفس دون می‌خواهد.

از آقا بخواهیم، آقا کریم است «و سجیتکم الکرم». خیلی کریم است، بیش از آنچه من و تو تصور کنیم، کریم است.

آقا جان، شما امام زمان ما هستی، این اعیاد را تبریک می‌گوییم، به ما عیدی بدهید که عیدی ما بندگی خدا و آدم شدن باشد. ما تو را می‌خواهیم.

خدا کند انسان هر جا که هست، می‌نشیند، بلند می‌شود، حرف می‌زند و ...، به یاد آقا جان باشد. بزرگانی بودند که آن‌ها را مفت از دست دادیم و این‌گونه بودند. ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب می‌خواستند به من یاد بدهند - که مع‌الأسف چیزی هم نشدیم - لذا اذن دادند و من شنیدم که قلب ایشان، مدام یا مهدی می‌گوید. اگر انسان، این‌طور شود، چقدر خوب است!